



به مناسبت نهمین سالروز درگذشت آیت‌ا... مجتهدی تهرانی

استادی‌که خود را وقف مدرسه علمیه‌اش کرد

امروز نهمین سالروز درگذشت حضرت آیت‌ا... احمد مجتهدی تهرانی است؛ استاد اخلاق سال‌های نه‌چندان دور. مردی که گفتارهای کوتاه اخلاقی‌اش اگرچه ساده ولی شیرین و دوست داشتنی بودو عمیقاً به دل می‌نشتست. با هم نگاهی داریم به سبک زندگی و فعالیت‌های ایشان:

در مسیر رشد

در سال ۱۳۰۲ به دنیا پا گذاشت. هرچند پدرش اوایل، مخالف طلبگی او بود ولی روح جست‌وجوگر او این را قبول نکرد. در سال‌هایی که روحانی شدن دشواری زیادی داشت، در این مسیر گام گذاشت. در سال ۱۳۳۶ بود که به مسجد محله بازارچه نایب‌السلطنه تهران (نایب‌الامام الازن) وارد شد و تصمیم گرفت آن را احیا کند. مسجدی قدیمی که حتی فاقد فرش وزیلو بودوتنها در قسمت شبستانش حمیرهایی کهنه و قدیمی وجود داشت که برخی شایعه کرده بودند زیر آن مار خوابیده است و این هم علتی می‌شد که مردم استقبالی به مسجد نشان ندهند. مسجد موقوفه‌ای نداشت و به تبع آن درآمدی هم وجود نداشت که این امر فعالیت در آن را مشکل‌تر می‌کرد اما این روحانی جوان که مردم محله رفته‌رفته فهمیدند که از شاگردان مرحوم حاج‌محمدحسین زاهد تهرانی و مرحوم حضرت آیت‌ا...العظمی حاج سیداحمد خاوسناری است و مورد توجه آن‌ها بوده، عزم خود را جزم کرده بود. مسجد باید احیا می‌شد و جوانان در آن تربیت می‌شدند.

قلب، مهمانخانه نیست

قلب، مهمانخانه نیست که آدم‌ها بپایند دو سه ساعت یا دو سه روز توی آن بمانند و بعد بروند. قلب، لانه گنجشک نیست که در بهار ساخته بشود و در پاییز باد آن را با خودش ببرد. قلب؟ راستش نمی‌دانم چیست، اما این را می‌دانم که فقط جای آدم‌های خیلی خوب است!

برگرفته از کتاب «یک عاشقانه آرام» اثر نادر ابراهیمی

کاریکلماتور



ریشه ضرب المثل

شانه خالی‌کردن

اصولاً شانه خالی کردن یا پهلوی نهی کردن، اصطلاحی مرتبط با سواری و سوار کاری است. گاهی اسب ضمن حرکت، شانه خود را از یک طرف می‌زدود که آن را بغل خالی کردن هم می‌گویند. در این حالت چنان‌چه سوار ناشی باشد سقوط می‌کند. این حرکت ناگهانی اسب عیب به حساب می‌آید. رفته‌رفته این اصطلاح در مورد آدم‌هایی که شانه از زیر بار مسئولیت خالی می‌کنند نیز به کار رفت و هرگاه کسی از انجام کاری طفره ببرد یا وظیفه خود را به درستی انجام ندهد، اصطلاح «شانه خالی کردن» در مورد او به کار می‌رود. برگرفته از کتاب فرهنگامثال و حکم ایران» گردآوری امین خضرای

یادش بخیر



اندک صبر

بعضی‌ها

بعضی ترانه‌ها را می‌توان بارها و بارها گوش داد بعضی انسان‌ها را می‌توان بارها و بارها دوست داشت

دور دنیا

شلوار های را اهنتا!



با GPS هماهنگ می‌شود و شما را از رانندگی در مسیر اشتباه باز می‌دارد!

هتل ترسناک دلفک‌ها!



پوشانده شده است! اما به این دلیل که در یک جاده متروک ساخته شده، تنها جایی است که مسافران برای در امان ماندن از شر خرس‌ها می‌توانند به آن جا بروند و مجبورند ترس ناشی از این عروسک‌ها را تحمل کنند!

فرشی از گل!



گینس ورلد رکورد/ هرچند «هلند» کشور گل‌ها نامگذاری شده است اما اخیرا کشور مکزیک توانست رکورد عجیبی را با استفاده از گل به نام خودش ثبت کند. بزرگترین فرش ساخته شده از گل در این کشور ساخته شد. برای ساختن این فرش از ۱۲۵ هزار گل‌دان پر از گل استفاده شد. برای کسب این رکورد، یک سال ز حمت کشیده شده بودو با آغاز سال ۲۰۱۷ میلادی این رکورد نصیب کشور مکزیک شد.

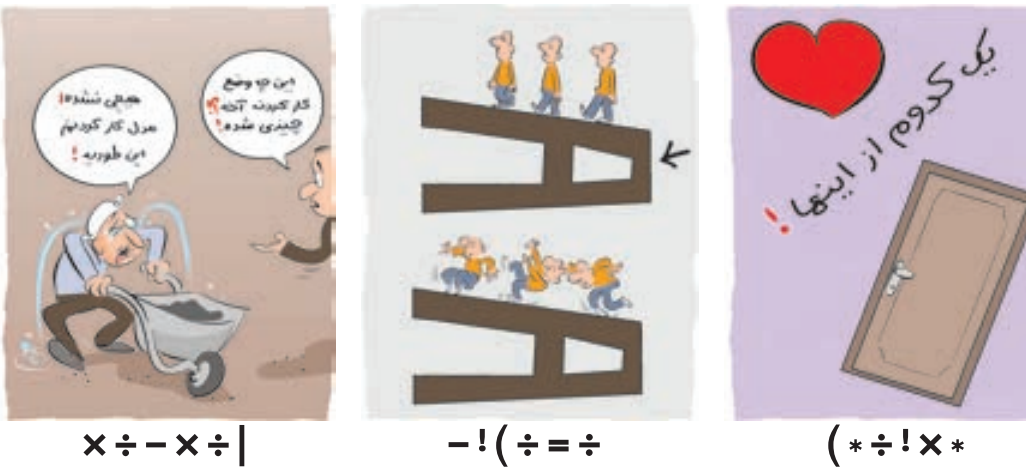
اسم «قوانین مورفی» به گوشتان خورده؟ ما اینجا با قوانین مورفی شوخی می‌کنیم

قانون دندان درد در مهمانی باشکوه

سبی و دو عدد دندان کاملاً سالم دارید که تاکنون هیچ کرمی حتی خیال خام تعدی به آن‌ها را هم به ذهن خود راه نداده‌است. یعنی دندان‌هایتان طوری مرتب و تمیز است که اگر مصطفی رحماندوست قبل از سروشن شعر معروفش درباره دانه‌های اثار، دندان‌های شما را دیده بود میلیون‌ها دانش‌آموز تا حالا توی کتاب فارسی دبستان‌شان خوانده بودند: «سبی و دو دندان، دسته به دسته، با نظم و ترتیب، یکجا نشست»بعد درست در سر سفره شام باشکوه‌ترین مهمانی زندگی‌تان که دری به تخته خورده و شما به آن دعوت شده‌اید و دوهفته ریاضت هیچ چیز نخوردن و مایبون زدن به در و دیوار معده‌تان را تحمل کرده‌اید، به چنان دندان‌خردی گرفتار می‌شوید که گویی لشکری از زامبی‌های دندان‌خور به‌سرزمین بی‌دفاع دهان‌تان حمله‌ور شده‌اند طوری که شما سر سفره حتی یک عدد زیتون پرورده هم نمی‌توانید بخورید.

مسابقه شماره ۱۲۸

با نگاه طنز، زیر هر تصویر، کلمه معناداری نوشتیم.
بعدهش هر حرف الفبا رو به علامتی تبدیل کردیم.
شما بگین کلمات چی هستن!
پاسخ رو تا ساعت ۲۳ فقط به خط اختصاصی ۳۰۰۰۷۲۲۵۲ پیامک کنین.
جایزه نقدی به قید قرعه برای کسانی واریز می‌شه که پاسخ صحیح ۳مسابقه پیاپی رو فرستاده باشن.
پاسخ در ستون «ما و شما»ی بعدی!
متن کل پیامک های رسیده در وب سایت!



÷ (= ÷) -!

* ÷! *

÷ - × ÷ | × ÷



شعر طنز

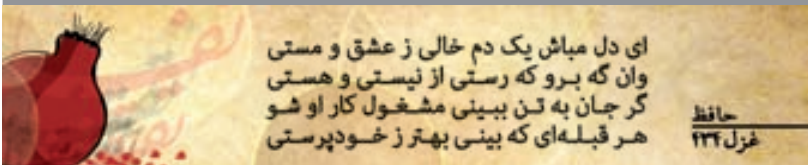
امپراتور کی‌روش!

در جوابم «خیر»ها را «آره» کن! تا نگردي، بنده هستم با تو قهر	***	خیلی از حرف برانکو ناخوشم قهر و استعفا دگر تکراری است
او نمی‌داند که بنده کی‌روشم بارِ بعدی من خودم را می‌کنم!	***	در حضور من فقط ماکت شوید عابدینی! تاج! و ایضا پهلوان!
امیرحسین خوش حال		



بزرگان خفن استریپ‌را بشناسید!

سلام. ۳۰ درخواست «بررسی پیامک» به صف اعلام شدن هستن. سایت 1sargarmi.ir رو چک کنین تا اگر شماره تون قبلا اعلام نشده و فکر می‌کنین بالای ۹۰پیامک برامون فرستادین، درخواست بدین.فعلا!
۱۶۵...۰۹۱۵۵...۰۱۰۲ پیامک*
۴۷۲...۰۹۱۵۱...۰۷۹ پیامک
۱۲۴...۰۹۶۴۸...۰۵۵ پیامک
۵۱۵...۰۹۱۵۲...۰۸۴ پیامک
۸۵۵...۰۹۱۵۱...۰۲۳ پیامک
۴۶۸...۰۹۱۵۷...۰۱۸ پیامک*
۸۵۹...۰۹۱۵۵...۰۴۲ پیامک
۶۵۵...۰۹۱۵۳...۰۲۵ پیامک
۴۵۱...۰۹۱۵۵...۰۶۰ پیامک
۵۰۷...۰۹۳۵۹...۰۷۶ پیامک
۵۷۳...۰۹۳۹۷...۰۲ پیامک
۲۲۰...۰۹۱۵۳...۰۶۰ پیامک
۳۵۵...۰۹۱۵۸...۰۷ پیامک!!
۵۲۸...۰۹۱۵۵...۰۶۰ پیامک
۳۶۱...۰۹۱۵۱...۰۸۸ پیامک
۷۸۰...۰۹۱۵۵...۰۳۱ پیامک



پس از نماز تفسیر ساده‌ای از قرآن می‌گفت و به تجزیه و تر کیب آیات تلاوت‌شده می‌پرداخت. در این درس همه شاگردان با سطوح مختلفی که داشتند شرکت می‌کردند و از هر کس به فراخور سطح درسی‌اش سوالی می‌پرسید. آقای مجتهدی دالما در مسجد در حرکت بود و برسر حلقه‌های درس حاضر می‌شد و وضعیت آن حلقه را بررسی می‌کرد. یادآوری‌های لازم را برای معلم و شاگرد که همواره همراه با خنده و مزاح بود به آنان ارائه می‌کرد. آیت‌ا... مجتهدی به مفهوم این آیه شریفه بسیار باورمند بود که «کلمه پاک که مانند درختی پاک است ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است و میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد». این عالم ربانی سختکوش و این معلم و مربی دلسوز که همواره با رفتار زاهدانه خویش که از مربی سترگش مرحوم حاج‌شیخ محمدحسین زاهد آموخته بود، شاگردانی را تربیت کرد که هیچ‌گاه آثار خلق و خو و سلوک استاد خویش مرحوم آیت‌ا... مجتهدی را از یاد نخواهند برد.

نماز ظهر، عصر، مغرب و عشا تعیین فرمایدند و شهر به مدرسه توسط آقای خود کار اداره شود و رسیده‌ها که نزد حقیر است اعلان کنند که صاحبش مراجعه کنند و بگیرند ان شاءا... خداوند و حضرت مهدی(عج) نمی‌گذارند مدرسه برای شهری لنگ شود. از طلاب مدرسه حالیت می‌طلبم، آقایان مدرسین ان شاءا... با جدیت تمام به درس‌ها مشغول باشند و هفته حقیر در خود مدرسه است... ضمناً کتاب‌های حقیر توسط جناب آقای حبیبی به طلاب داده شود که استفاده نمایند،» منابع : همشهری آنلاین و خبرگزاری فارس

کله چفوکی

آق کمال مراقب درس خواندن می‌شود

برارُم جمال کلاس اوله تو امتحان‌هاش آمده بود خونه ما تا مثلاً خیر سرش درس بخوانه. تنها فرقش با خانه‌شان ای بود که اجازه نداده بودن بلی استیششن ره بریبه و اینم مثل معتادا که استخون درد میگیرن، ه‌ی به خودش میپیچید و مثلاً درس میخواند. درس خواندن اینا کجا و مال ما‌ها کجا. زمان ما درس ارج و قرب داشت، چون نمره داشتیم. نه مثل حالا که «خوب بود» و «ای بدک نبود» و «بیشتر دقت کن گلم» و «واقعاً از تو توقع نداشتم ناز‌نیم»! ما ره مِنداختن تو اتاق و در ره میبستن و مُگفتن یا درسخون مییی بیرون یا مییم جنازه‌ته درمیارم! ای برا شازده باید میوه و بستنی و مغز آجیلش کنار دستش باشه تا مثلاً دو کلام درس بخوانه. فرستاده بودنش خانه ما که تو رودرواسی کاملیاخام بیشینه سر کتاب و دفترش. شب آدممُ خانه دیدم نشستسته پشت میز و سرش پایینه. با چشم و ابرو از کاملیا خانم پرسیدمُ که جریان چیه؟ اشاره کرد که داره درس میخوانه. ۷ ساله‌اش ندیده بودمُ ای جور جانی اُروم گیریفته باشه. کاملیاخانم داشت مجله میخواند. یواش گفت: «کاریش نداشته باش. قرار شده یه ربع دیگه تموم کنه تا شام بخوریم.» از دور سلام کردمُ. هموجور سر پایین جواب داد. دست و رومه شستمُ و دوتا چای ریختمُ و نشستمُ کنار عیال. یواش حرف مزدم که حواس جمال پرت نره. یواشکی پرسیدمُ: «از ظهر هَمی‌جوره؟» عیال گفت: «براش برنامه ریختم، تا حالا دقیق طبق برنامه خونده.» ایول به ای عیال. قریبوش بژم مدیریت تو داشته. پرسیدمُ: «چی جوری تنستنی ایجور اُرومش کنی؟» گفت: «قرار شده اگه خوب درس بخونه، شام براش پیترزای خونکی درست کنم.» پس هَمی بود. پیترزای عیال تنکه. کاملاً بهداشتی و سالم، بدون سوسیس و کالباس و پنیر پیتزا، ولی محشر. یَک ربعی گذشت و عیال اشاره کرد بهش بگم بسه. یواشکی رَقَم پششت و دست‌های سردهم کردمُ تو بختش، از بچگی از ای جور خوش می‌آمد. انگار نه انگار. کاملیاخانم جادوش کرده بود. رَقَم بالای سرش... اِنا حالا خوب رفت! واچرتیدم. لا کردار تبتل ره گذاشته بود لای کتاباش و داشت بازی میکرد! گفتُم: «احسنت!» یَکجو جا خورد و کتاباشه ریخت رو تبتل و گفت: «داشتمُ خستگی به مگردمُ!» گفتُم: «معلومه!» خسته نِشِن! و داشت با یَک خط خرچنگ قریفه گوشه دفترش نوشت: «پیترزا خوانسم را پرت کرده بود تناسنم درس بخانم. جان ما به زن داداش لگن» اِیم از ای!

آق کمال

ماوشما

شماره پیامک: ۴۰۰۰۹۹۹

* جمع کنین «همشهری سلام» رو! می‌دوینین چند وقته «دی روزنامه» نداشتین؟
* چه عجب ستون «سخن بزرگان» رو بعد از مدت‌ها چاپ کردین.
* درباره پرونده دیروزتون باید بگم امیر کبیر در حمام فین کاشان به شهادت رسید ولی مزار او در حرم امام حسین(ع) واقع شده و چون در بخش زنانه حرم است، آقایان نمی‌توانند برسر مزارش حضور یابند و باید از دور فاتحه قرائت کنند.
* مطلب ستون «داستان‌های واقعی» با عنوان «کاش هیچ شهیدی مادر نداشت» خیلی جالب بود.
* لطفاً تا حد امکان باز هم از کتاب «مارک و پلو» اثر آقای ضابطیان چاپ کنید. من خیلی نوشته‌ها و کارهای ایشان را می‌پسندم.
* مردی که می‌خواهد همسرش مانند فرشته‌ها بی‌نظیر باشد، باید مکانی چون بهشت برایش فراهم کند.
* مسعود منورپور، مشهد

* پس مسابقه «این کیه؟» کو؟

ماوشما: مسابقه «این کیه؟» این هفته، به خاطر عزای عمومی به مناسبت درگذشت آیت‌ا... هاشمی رفسنجانی، چاپ نشد.

